



به وقت رنگ

دبیر هنر را می‌گویم. سال پایان خدمتش بود. باز در کلاس طراحی می‌کرد و بی‌امان می‌نوشت. می‌دانست طراحی نوشتن او در کلاس یعنی علاقه‌مند شدن دانش‌آموزان. بر این باور بود که هر دبیر هنری که در کنار دانش‌آموزانش به انجام دادن کار هنری مشغول باشد می‌تواند تأثیر زیادی روی افکار آن‌ها و ارتقای علاقه آن‌ها داشته باشد. به این وسیله بود که می‌توانست بچه‌ها را حتی در قسمت‌هایی از فرایند تولید هنری سهیم کند. پس بی‌وقفه می‌نوشت. با اینکه سنی از او گذشته بود ولی عشق و علاقه‌اش به نوشتن کاسته نشده بود.

با دست لاغر و رگرگی‌اش که کشیده و بی‌خون بود کار بچه‌ها را اصلاح می‌کرد و باز می‌نوشت. قلم را در میان انگشت اشاره و شصت گرفته بود. آرام‌آرام آن را بر مسیر

حروف و کلمات به جلو می‌راند. هر بار که قلم را در دوات می‌زد انگار قرار بود متنی تازه روی صفحه بروید، دایره‌ای دهان باز می‌کرد و مؤلفه‌های رو به بالا شکوفا می‌شدند. کشیده‌ای مثل اسب تیزپا به راه می‌افتاد و دایره معکوس سر رفتن نداشت و باز می‌گشت و در جوار دایره قبلی آرام می‌گرفت. اما دیگر صفحه جان گرفته بود و گلستانی از حروف آن را به زیبایی نمایان ساخته بود.

این بار نوبت علی بود. علی جان امروز برایم چه نوشته‌ای؟ علی مشق‌های خودش را پیش روی آقا معلم می‌گذاشت. معلم از نرمشی که در قلم علی

به وجود آمده بود به وجد آمد و خط او را بالا گرفت و گفت بچه‌ها، علی نتیجه تلاش خودش را از خوش‌نگاری گرفته و به‌طور حتم موفقیت بیشتری نیز پیدا خواهد کرد. چهره علی مثل گل شکوفا شده بود و آرامش همراه با هیجانی در دلش موج می‌زد. آقا معلم بود و احساس خوبی که برای زحماتش در کلاس، علائم مثبت و خرسندکننده‌ای دریافت می‌کند. رو به علی کرد و گفت علی جان هر چه که در این راه پیش بروی همت تو باید افزون‌تر شود. زیرا خط‌نگاری در

هنر!

به شکل کلی استمرار در تمرین و کار مداوم است. می‌دانم درس‌های زیادی دارید ولی خوش خطی نعمتی است که همیشه و در طول عمرتان با شما خواهد بود. امروزه روان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که خط خوش بیان‌کننده بخشی از شخصیت هر کس می‌تواند باشد. افزون بر این در روزگار شتابان امروز نوشتن خط و لذت بردن از آن بهترین همخوانی را با ذات معنوی ما دارد. به همین دلیل در زمانی که توانا هستید و قدرت فراگیری دارید، لحظه‌ها را قدر بدانید و خوش خطی را در خود نهادینه کنید. همه شما استعداد دارید اما اگر پشتکار را هم به آن اضافه کنید بی‌تردید افق‌های روشن و تازه به شما گشوده خواهد شد.

در تاریخ روشن عصرگاه یک روز پاییزی استاد در حال جمع‌وجور کردن وسایل بود که زنگ کلاس نواخته شد. هلهله و جنب‌وجوش بچه‌ها که ناشی از زنگ بود فضای کلاس را عوض کرد. بچه‌ها آرام آرام کلاس را ترک می‌کردند. برخی نیز منتظر بودند که آقامعلم را همراهی کنند. آقامعلم خسته بود ولی رضایت‌مندی او از کلاس چهره‌اش را شادان کرده بود.

باید بالا نوشته می‌شد و به قول استاد سطر را می‌بست و به آن ایستایی و استواری می‌داد.

حالا لحظات واپسین کلاس بود. انگار نور لامپ هم دیگر نمی‌توانست همه جا را به خوبی روشن کند. یا اینکه چشم استاد از بس که نوشته بود یارای دیدن دقیق نداشت. با این حال سطر زیبا بود. گویی استاد حدیث نفس کرده بود:

محبت‌های استادان خود را مَبَر هرگز ز خاطر دانش‌آموز! استاد سر را از روی صفحه برداشت و نوک قلمش را خشک کرد. سرمشق را به علی داد و رو به بچه‌ها کرد و گفت:

بچه‌ها برای امروز کافی است. فقط به خاطر داشته باشید رمز موفقیت شما در خط به‌طور خاص و در هنر

ساختن شخصیت و استحکام و ثبات آن نیز مؤثر است بچه‌ها مطمئن باشید که خوش خطی شما در سایر وجوه زندگی‌تان اثر سازنده خودش را خواهد گذاشت. این را گفت و نوشتن سرمشق را برای علی آغاز کرد. آرام آرام با حرکت‌های قلم‌نی استاد حروف و کلمات کنار هم می‌نشستند. به تدریج فراز و فرود هر سطر همچون دانه‌های زنجیر به هم می‌پیوستند. سطر از قوام درمی‌آمد و آخر الامر معلوم نبود متنن چه باشد و کدام حرف یا کلمه در انتهای سطر